سبک ازدواج

۳ واحد «شناخت ملاک‌های ازدواج» برای جوانان

میانگین بگیر و به همسر مطلوبت نمره بده

نیره ساری

خشت اول، نشریه‌ای در زمینه انتخاب همسر و ازدواج است که با صاحب امتیازی مرکز مشاوره دانشگاه تهران به‌صورت تخصصی به این موضوع می‌پردازد. در شماره دهم این نشریه که زمستان سال گذشته منتشر شد، به طور ویژه به ملاک‌ها و معیارهای ازدواج و انتخاب همسر پرداخته است. آنچه در ادامه می‌خوانید گزیده مهم‌ترین مطالب خشت اول در این زمینه است که مطالعه دقیق آن می‌تواند حکم پاس کردن سه واحد «شناخت ملاک‌های ازدواج» را داشته باشد!

■ **ویژگی‌های عمومی برای ملاک‌های ازدواج**

ملاک‌های ازدواج باید سه ویژگی عمومی داشته باشند: ۱) جامعیت: ابعاد مختلف شخصیتی، خانوادگی، فرهنگی، ظاهری، اقتصادی، سنی، تحصیلی و مذهبی با یکدیگر تطابق داشته باشد. ۲) سنجش‌پذیری: برای سنجش‌پذیری معیارها، باید هر کدام با جزئیات تشریح شود. ۳) دارای اولویت‌بندی: به موضوعات مهم توجه بیشتری شود.

■ **سن مناسب**

سن مناسب برای ازدواج یک بازه زمانی بین کاملاً هیجانی و منطقی بودن است که در آن فرد نه تنها توانایی عشق ورزیدن دارد، بلکه به لحاظ جسمی، شناختی و روانی بالغ شده به ثبات مالی رسیده، ارزش‌ها و اهداف روشنی برای خود تعیین کرده است و همچنین می‌تواند روابط خوب و منعطفی با خانواده خود و همسر آینده‌اش برقرار کند. موضوع دیگر در این ملاک اختلاف سنی است. براساس نظر برخی روانشناسان در اختلاف سنی‌های بیش از ۱۰ سال باید محتاطانه عمل کرد. نکته دیگر اینکه عامل اختلاف سنی در بافت رابطه و براساس نگرش افراد معنا و اهمیت می‌یابد.

■ **فرهنگ خانوادگی**

هویت، ملاک و آرمان‌های افراد و خانواده‌های‌شان تا حد زیادی تحت تأثیر همان فرهنگی است که در آن زندگی کرده‌اند. در رفت‌وآمدهای خانوادگی دقت کنید تا چه میزان در ارزش‌های فرهنگی و آداب و رسوم خانوادگی شباهت دارید و در صورت کم‌بودن این شباهت‌ها تا چه حد می‌توانید به توافق برسید؟

■ **تحصیلات و جایگاه اجتماعی**

چنانچه تفاوت سطح تحصیلی دارید به چند نکته در انتخاب همسر دقت کنید:

- احساس خود را درباره این تفاوت شناسایی کنید. داشتن حس حقارت به سبب تحصیلات کمتر یا حس قدرت و برتری به سبب تحصیلات بیشتر، ظرفیت تعارض در زندگی مشترک را ایجاد می‌کند.
- آیا می‌توانید بر سر موضوعات مختلف گفت‌وگو کنید و لذت ببرید؟
- آیا جایگاه اجتماعی، سبک زندگی، آرزوها و اهداف شخصی طرف مقابل برای شما ارزشمند است؟

■ **شخصیت طرف مقابل**

در فرآیند آشنایی متوجه بعضی از خصایص می‌شوید. مثلاً مسئولیت‌پذیر، اجتماعی، درونگرا یا برونگراست؟ تا چه اندازه انعطاف‌پذیر یا خشک رفتار می‌کند؟ چقدر می‌تواند هیجاناتش را شناسایی، ابراز و مدیریت کند؟ عموماً شاد است یا غمگین؟ با این حال، ویژگی‌های مهم دیگری نیز هستند که شناسایی و تشخیص آنها فقط از عهده متخصصان این حوزه برمی‌آید؛ مثل مشکلات یا اختلالات روانی که می‌تواند تأثیرات مخربی بر زندگی مشترک داشته باشد.

صفات شخصیتی منفی که زندگی زناشویی را آسیب‌پذیر می‌کند، عبارتند از: خشونت و پرخاشگری کلامی و فیزیکی، منفی گرایی بیش از حد، بی‌مسئولیتی، سرزنشگری و انتقاد بیش از حد، سلطه‌جویی و کنترلگری، وابستگی و عدم استقلال، انزواطلبی افراطی و بی‌تفاوتی عاطفی، عدم ابراز عواطف یا ابراز عواطف منفی

صفات شخصیتی مثبت که به ثبات زندگی زناشویی کمک می‌کند عبارتند از: اعتماد به نفس و احترام به خود، جرئت‌مندی، آرامش، انعطاف‌پذیری، لذت از تعاملات اجتماعی، توانایی شناخت و ابراز سالم هیجانات، احساس رضایت و شادمانی از زندگی.

فکر هرگونه تغییردادن طرف مقابل را از سر بیرون کنید و به این سؤال پاسخ دهید که آیا می‌توانید او را همانگونه که هست بپذیرید؟ ازدواج رابطه‌ای برای تغییر یا درمان شخصیت نیست، بلکه رابطه‌ای صمیمانه است و باید تغییرات لازم از درون فرد، به خواست خودش ایجاد شود.

■ **جذابیت ظاهری**

در انتخاب همسر سلیقه خود را ملاک قرار دهید، زیرا ظاهری که از نظر شما نازیباست تا آخر همین خواهد ماند و در شرایط تنش‌زای رابطه ممکن است برای شما بدتر به نظر برسد. این شما هستید که قرار است با همسر خود زندگی کنید. پس فردی را انتخاب کنید که برای شما جذاب باشد. زوج‌ها باید در ابتدای رابطه تا اندازه‌ای برای یکدیگر جذابیت داشته باشند. برای آنکه در توجه به ملاک ظاهر در دام افراط و تفریط نیفتید، پیشنهاد می‌کنیم با پنج نفر متأهل گفت‌وگو کنید و درباره میزان تأثیر زیبایی در کیفیت زندگی مشترک نظرسنجی کنید.

■ **ملاک اقتصادی**

بلوغ اقتصادی؛ داشتن شغل سالم و توانایی پول در آوردن است نه صرفا پولداری!

در تعیین ملاک اقتصادی چند نکته را فراموش نکنید: ملاک‌ها و توقعات خود را متناسب با شرایط و وضع اقتصادی خود و خانواده‌تان در نظر بگیرید. انتظاری را که از شرایط شغلی و حداقل درآمدی همسر آینده‌تان دارید، مشخص کنید. در مورد نوع شغل، میزان درآمد، سبک خرج‌کردن، پس‌انداز کردن و نگاه خود به پول با طرف مقابل با شفافیت گفت‌وگو کنید. واقعیت‌ها و شرایط مالی و شغلی کنونی طرف مقابل را در نظر بگیرید.

■ **ملاک اعتقادی و مذهبی**

طبق پژوهش‌ها، تفاوت مذهبی شدید زوج‌ها پیش‌بینی کننده‌ای قوی برای طلاق است. در تعیین ملاک مذهبی‌تان به چند نکته مهم توجه کنید: رویکرد مذهبی فرد صرفاً برای مخالفت با خانواده در تضاد با آنها نباشد. فرد خود به هویت مذهبی نسبتاً ثابتی رسیده و جهت‌گیری مشخصی داشته باشد. باورها و رفتارهای مذهبی شما و طرف مقابل تا حد زیادی شبیه به یکدیگر باشد.

■ **ملاک خانوادگی**

مطالعات نشان داده که شباهت دو خانواده و حمایت و پذیرش آنها عاملی مهم در افزایش رضایت زناشویی است. در تعیین ملاک خانوادگی این موارد را مورد توجه قرار دهید: شیوه برقراری ارتباط اعضا، نحوه حل مشکلات و اختلاف‌نظرها در خانواده، سبک تصمیم‌گیری، نوع نگاه به جنسیت افراد، سبک تربیت فرزندان، جمعیت خانواده، حمایت و پذیرش خانواده‌ها از ازدواج فرزندان، شباهت فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و اعتقادی خانواده‌ها.

این موارد از طریق گفت‌وگو، رفت‌وآمد خانوادگی، تحقیق از دوستان، همسایگان و همکاران و نیز کمک گرفتن از روانشناس و مشاور پیش از ازدواج قابل بررسی است.

■ **نمره‌دهی برای مشخص کردن همسر مطلوب**

برای این کار می‌توانید طبق مراحل پیشنهادی زیر عمل کنید:

مرحله اول: فهرستی از ملاک و معیارهای خود تهیه کنید.

مرحله دوم: ملاک‌ها را اولویت‌بندی کنید.

مرحله سوم: به خودتان نمره دهید.

مرحله چهارم: به طرف مقابل نمره دهید.

مرحله پنجم: نمرات را محاسبه و مقایسه کنید.

برای آنکه در توجه به ملاک ظاهر در دام افراط و تفریط نیفتید، پیشنهاد می‌کنیم با پنج نفر متأهل گفت‌وگو کنید و درباره میزان تأثیر زیبایی در کیفیت زندگی مشترک نظرسنجی کنید.

فکر هرگونه تغییردادن طرف مقابل را از سر بیرون کنید و به این سؤال پاسخ دهید که آیا می‌توانید او را همانگونه که هست، بپذیرید؟ ازدواج رابطه‌ای برای تغییر یا درمان شخصیت نیست، بلکه رابطه‌ای صمیمانه است و باید تغییرات لازم از درون فرد، به خواست خودش ایجاد شود.

سبک مراقبت

یک پیمانه احساس منفی، ۳ پیمانه احساس مثبت

حال خوب تولید کن دوست من

نیره محمودی

فرض کنید می‌خواهید فهرستی از تمام احساساتی را که تا به حال تجربه کرده‌اید، تهیه کنید. فهرست شما احتمالا تنوع زیادی خواهد داشت؛ از احساس خوشحالی، غم، هیجان یا عصبانی بودن گرفته تا احساس ترس، سپاسگزاری، غرور، گیجی، اضطراب یا شگفتی. این فهرست را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: احساساتِ مثبت و احساسات منفی. داشتن احساسات مثبت و منفی در یک انسان کاملاً طبیعی است. ممکن است از واژه «منفی» برای توصیف احساسات دشوارتر استفاده کنیم، اما این بدان معنی نیست که آن احساسات بد هستند یا اینکه نباید آنها را داشته باشیم. با این حال، بیشتر افراد ترجیح می‌دهند یک احساس مثبت را به جای یک احساس منفی داشته باشند یا ترجیح می‌دهند به جای غم احساس شادی کنند یا به جای ناامنی، اعتماد به نفس داشته باشند. سؤال مهم این است که احساسات ما چگونه به تعادل می‌رسد و چه مقدار از هر نوع احساسات مثبت یا منفی را تجربه می‌کنیم؟

۱ تأثیر احساسات منفی

احساسات منفی به ما در مورد تهدیدها یا چالش‌هایی که ممکن است، نیاز به مقابله با آنها داشته باشیم، هشدار می‌دهند. به عنوان مثال، ترس می‌تواند ما را از یک خطر احتمالی آگاه کند. ترس به ما می‌گوید که ممکن است نیاز به محافظت از خود داشته باشیم. خشم به ما هشدار می‌دهد کسی پایش را روی انگشتان ما گذاشته یا از اعتماد ما سوءاستفاده کرده است. خشم می‌تواند بیانگر این ضرورت باشد که باید از خودمان حمایت و حفاظت کنیم.

احساسات منفی موجب می‌شود ما حواسمان را متمرکز کنیم. گاهی این احساسات باعث می‌شود تا بتوانیم با مشکلات مقابله کنیم، اما گاهی احساسات منفی موجب احساس ناراحتی، اضطراب، خستگی یا استرس در ما می‌شود. اگر احساسات منفی از تعادل خارج شوند، ممکن است مشکلات برای ما بیش از حد بزرگ به نظر برسند. هر چه بیشتر روی احساسات منفی تمرکز کنیم، احساس منفی بیشتری در وجود خود تولید می‌کنیم. تمرکز روی منفی‌ها احساسات منفی را استمرار می‌بخشند.

۲ تأثیر احساسات مثبت

احساسات مثبت باعث ایجاد تعادل در احساسات منفی می‌شوند، اما احساسات مثبت مزایای اثربخش دیگری نیز دارند. احساسات مثبت به جای محدودکردن تمرکزمان، بر مغز ما تأثیر مثبت می‌گذارد و آگاهی، توجه و حافظه ما را افزایش می‌دهد. احساسات مثبت به ما کمک می‌کند اطلاعات بیشتری به دست آوریم، چندین ایده را همزمان در ذهن داشته باشیم و درک کنیم که ایده‌های مختلف چگونه می‌توانند با هم ترکیب شوند. وقتی احساسات مثبت فرصت‌های جدیدی را برای ما فراهم می‌کنند، بیشتر می‌توانیم یاد بگیریم و مهارت‌های‌مان را تقویت کنیم. این منجر به انجام بهتر کارها می‌شود. افرادی که در زندگی روزمره خود احساسات مثبت زیادی دارند، شادتر و سالم‌ترند و بهتر یاد می‌گیرند با دیگران چگونه کنار بیایند.

۳ اهمیت و نقش احساسات مثبت

کارشناسان از مطالعات اخیر مغز چیزهای زیادی گفته‌اند. از جمله اینکه دو یافته وجود دارد که می‌تواند به ما کمک کند از احساسات مثبت به نفع خود استفاده کنیم:

۱- تلاش کنید احساسات مثبت بر منفی‌ها غلبه کنند: زمانی که ما احساسات مثبت بیشتری نسبت به احساسات منفی داریم، کنترل موقعیت‌های دشوار آسان‌تر است. احساسات مثبت تاب‌آوری و انعطاف‌پذیری ما (منابع عاطفی مورد نیاز برای مقابله) را افزایش می‌دهند. این نوع احساسات آگاهی ما را گسترش و به ما امکان می‌دهند، گزینه‌های بیشتری برای حل مشکل بیابیم.

مطالعات نشان می‌دهد، افراد زمانی بهترین کار را انجام می‌دهند که حداقل سه برابر بیشتر از احساسات منفی احساسات مثبت داشته باشند. این اتفاق به دلیل چیزی به نام سوگیری منفی است؛ سوگیری منفی یک تمایل طبیعی انسان با توجه بیشتر به احساسات منفی نسبت به احساسات مثبت است. وقتی به آن فکر می‌کنید منطقی به نظر می‌رسد. احساسات منفی توجه ما را به مشکلات جلب می‌کند؛ مشکلاتی که ممکن است لازم باشد به سرعت با آنها مقابله کنیم. این نوع سازگاری ما با احساسات منفی می‌تواند یک مکانیسم برای بقا باشد.

گرچه منفی‌گرایی از این نظر مثبت است، اما یک جنبه منفی دارد که باعث می‌شود فکر کنیم یک روز بد داشته‌ایم نه خوب، حتی اگر در آن روز مقادیر مساوی احساسات و عواطف مثبت را تجربه کرده باشیم. حداقل سه برابر بیشتر احساسات مثبت لازم است تا ترازو را پایین بیاورید و یک روز عالی به نظر برسد.

۲- مثبت‌اندیشی را تمرین کنید: ایجاد عاداتی که ما را تشویق می‌کند تا احساسات مثبت بیشتری داشته باشیم، می‌تواند به ما کمک کند، شادتر باشیم، بهتر عمل کنیم و احساسات منفی خود را کاهش دهیم. ایجاد احساسات مثبت به ویژه اگر با احساسات منفی سخت مانند ترس، غم، عصبانیت، ناامیدی یا استرس روبه‌رو هستیم، بسیار مهم است.

۴ مراحل ایجاد عادت مثبت

ایجاد یک عادت مثبت روزانه دارای دو مرحله است:

اول: به احساسات مثبت خود توجه کنید. روی احساسات خود تمرکز کنید. مثلاً دقت کنید چه زمانی با احساسی مثبت مواجه می‌شوید یا در پایان روز وقایع و احساسات خود در موقعیت‌های مختلف را مرور کنید. برای مثال، ممکن است وقتی به سؤالی درست پاسخ می‌دهید، احساس غرور کرده باشید یا وقتی که مادرتان در بازی شما حاضر می‌شود، احساس خوبی داشته باشید. وقتی برای اولین بار این کار را شروع می‌کنید، احتمالاً باید هر بار به خود یادآوری کنید که روی احساساتتان تمرکز کنید، اما - مانند هر عادت دیگری - هر چه بیشتر این کار را انجام دهید، آسان‌تر می‌شود.

دوم: یک احساس را انتخاب و تلاش کنید آن را تقویت کنید. فرض کنید اعتماد به نفس را انتخاب کرده‌اید. چه چیزی به شما کمک می‌کند اعتماد به نفس داشته باشید؟ چگونه می‌توانید این احساس را بیشتر کنید؟ ممکن است قبل از شروع یک کار جدید به خود بگویید «من می‌توانم!» یا ممکن است صاف‌تر بایستید و با اعتماد به نفس راه بروید و احساس قدرت کنید. احساسات مثبت حال شما را خوب می‌کنند. به این ابزار قدرتمند توجه بیشتری داشته باشید و تلاش کنید در زندگی روزمره خود برای آن وقت بگذارید. در طول روز خود فضایی برای شادی، سرگرمی، دوستی، آرامش، قدردانی و مهربانی ایجاد کنید. این کار را به یک عادت تبدیل کنید و تردیدی نداشته باشید که شادتر خواهید بود.

مطالعات نشان می‌دهد افراد زمانی بهترین کار را انجام می‌دهند که حداقل سه برابر بیشتر از احساسات منفی احساسات مثبت داشته باشند. ایجاد عاداتی که ما را تشویق می‌کند تا احساسات مثبت بیشتری داشته باشیم، می‌تواند به ما کمک کند شادتر باشیم، بهتر عمل کنیم و احساسات منفی خود را کاهش دهیم

یک روز معمولی

بدرقه

مرضیه بامیری

صبح زود از خواب برخاست. ذوق زیادی برای رفتن داشت. اولین سفرش بدون خانواده بود. دورترین جایی که رفته بود، همین بازدیدهای حوالی تهران، کوه و دشت بود. حالا داشت به مشهد می‌رفت، با هم کلاسی‌هایش و با نظارت مدرسه. پدرش به سختی رضایتنامه را امضا کرده بود. می‌گفت دوستانت را نمی‌شناسم. بمان خودمان دو ماه دیگر دو تایی می‌رویم، ولی او دلش می‌خواست با دوستانش برود. سفر با هم سن و سال بیشتر خوش می‌گذشت. دلش را راضی کرد که دخترش بزرگ شده و باید به این رفتن‌های گاه و بیگاه عادت کند.

وقتی می‌رفت، خوشحالی در چشم‌هایش برق می‌زد، ولی پدرش دلشوره داشت. فکر ملتهبش را پشت خنده‌های متظاهرش پنهان کرد و دخترش را در آغوش گرفت. یک‌سال تمام سرش در کتاب بود و بی‌وقفه برای آینده‌اش تلاش می‌کرد، تست زده و آزمون حل کرده بود. حالا وقتش رسیده بود مغزش هوایی بخورد و استرس جواب کنکور را در جاده از پنجره به بیرون پرت کند.

او را بی‌مادر بزرگ کرده بود. سال‌ها پیش سرطان لعنتی به جانش افتاده بود و همسرش را مثل یک گل تازه شکفته از ساقه چید و با خودش به آن دنیا برد. از آن روز تنها با یادگار همسرش ماند که دخترکی مو مشکی با چشم‌های آبی بود. هر وقت می‌خندید، انگار صورت عشقش را در آیینه ماه می‌دید. در پر قو بزرگش کرد و تمام جانش را برای عمر دخترش گذاشت. می‌خواست دنیا برایش بهشت باشد. می‌خواست نبود مادر او را کم دل آزرده کند. می‌خواست پناه بی‌قراری‌ها و گریه‌های شبانه‌اش باشد. وقتی کودک بود با او راه رفت. وقتی نوجوان شد، دل به دلش داد و تمام تلاشش را کرد دنیای عجیبش را درک کند و حالا هم شب و روز کار می‌کرد تا دخترش در بهترین دانشگاه در رشته‌ای که دوست دارد، درس بخواند و سهمش را از خوشبختی بگیرد.

یک روز معمولی زیر پرتوی خورشیدی که تازه داشت طلوع می‌کرد، دخترش را بوسید و تا رسیدن به بچه‌ها بدرقه‌اش کرد. وقتی سوار اتوبوس شد، ماند و یک دل سیر نگاهش کرد. دختر کنار پدر آمد و گفت: برو.

تا آخرین لحظه مسائل امنیتی و بهداشتی را تکرار کرد و او هم گفت: باشه بابا باشه. بعد هم قول داد مدام با بابا در تماس باشد و گاهی هم برایش عکس و پیام بفرستد.

رابطه‌شان آنقدر عاشقانه بود که اگر کسی از پدر دختری‌شان خبر نداشت، خیال می‌کرد عاشق و معشوقند و حسادت خیلی‌ها را برمی‌انگیخت. در دلش برایش آیت‌الکرسی خواند و نگاهش را از اتوبوس گرفت. هوا آفتابی بود، ولی دلش آهنگ غمگین می‌خواست. مثل مرغ پر کنده بود، دل آشوب و تنها. کاش روز کاری بود و حداقل نصف روز را مشغول کار می‌شد. تصمیم گرفت سفره دل آشوبش را برای همسر مرحومش بگستراند. سر مزارش رفت و ساعت‌ها با او خلوت کرد.

حوالی عصر بود که تلفن چرتش را پاره کرد و از جلوی تلویزیون برخاست. صفحه گوشی را دید و از جا پرید. شماره ناشناس بود.

خشکش زده بود. توان نداشت مکالمه‌اش را با آن سوی خط تمام کند. در شوک بود. از چیزی که می‌ترسید سرش آمده بود و حالا باید تخته گاز تا سبزوار رانندگی می‌کرد و خودش را بر بالین دخترش می‌رساند. تا برسد هزار بار جان داد و دخترش را در حالت‌های مختلف تصور کرد. گاهی اشک ریخت و گاهی در سکوت مرگبار ماشین، دیوانه‌وار قهقهه زد و برای امضای رضایتنامه خودش را سرزنش کرد. نیمه‌های شب بود که رسید. همین که با آن سرعت تا الان زنده مانده بود فرقی با معجزه نداشت. دوید و از ایستگاه پرستاری سراغ دخترش را گرفت. تمام سالن را تا آی سی یو دوید. بی‌تاب بود. تنها و ترسیده! دوستانش در حال گریستن بودند. حال بی‌تابش را که دیدند، دانستند پدرش است. سمتش رفتند و باز گریستند. کلافه بود. دلش می‌خواست همه ساکت شوند و یکی از وضع دخترش بگوید.

آرام آرام قصه را شنید. قصه کوتاه بود، ولی دردناک! دخترتون سرش به سنگ خورده و دچار خونریزی مغزی شده است.

دست و پایش را گم کرده بود. باید دکترش را می‌دید تا مطمئن شود حال دخترش خوب است، ولی قیافه دکتر وقتی از اتاق بیرون آمد شبیه آدم‌هایی که خبر امیدوارانه می‌دهند، نبود. در چشم هایش زل زد و گفت: «متأسفم. هر کاری می‌توانستیم، کردیم.»

دو دستی بر سرش کوبید و از پشت به دیوار چسبید و آرام سر خورد به پایین. شانه‌هایش لرزید. دخترش مرگ مغزی شده بود و حالا دکتر متأسف از اینکه نمی‌شود، کاری کرد.

ساعت‌ها منگ و سرگردان به در اتاق خیره ماند. نه صدای پرهیجان دخترک آمد و نه نسیمی که نوید زنده ماندنش را بدهد. همه‌چیز در یک لحظه تمام شده بود.

دکتر او را دید و درباره وضعیت دخترش گفت‌وگو کردند. باید تصمیم مهمی می‌گرفت. باید قلب دختر نیمه‌جانش را به پسری جوان می‌دادند. از کجا معلوم! شاید پدری دل به بازکردن چشم‌های پسرش بسته! روا نیست قلب مهربانش زیر خاک مدفون شود. باید صداقت و مهربانی‌اش را تکثیر می‌کرد. اشکش را پاک کرد، نفسی عمیق کشید و اجازه داد قلب دخترش روی زمین، ولی این بار در سینه جوانی دیگر بتپد و زندگی را با هر تپش، عاشقانه لمس کند.

صبح که تمام زندگی‌اش را بدرقه می‌کرد، روحش هم خبر نداشت شب باید پیکر بی‌جان دخترش را برای تمام شدن و سفر به بهشت بدرقه کند.

زیر پرتوی خورشیدی که تازه داشت طلوع می‌کرد، دخترش را بوسید و تا رسیدن به بچه‌ها بدرقه‌اش کرد. تا وقتی سوار اتوبوس شد، ماند و یک دل سیر نگاهش کرد. دختر کنار پدر آمد و گفت: برو